

به نام خداوند جان و خرد



دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده علوم اجتماعی

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد در رشته جامعه‌شناسی

عنوان

تغییر ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار

استاد راهنما

آقای دکتر حسن سرایی

استاد مشاور

خانم دکتر طاهره قادری

نگارنده

امیرعباس ناصر صدرآبادی

بهمن ۱۳۸۶

فهرست مطالب

۱	چکیده
۲	فصل یکم: مقدمه
۲	طرح مسئله
۹	پرسش‌ها
۹	اهداف
۱۰	اهمیت موضوع
۱۲	فصل دوم: مبانی نظری و پیش‌بینی نظری
۱۲	نظریه‌های طبقه
۱۲	نظریه کارل مارکس
۱۶	نظریه ماکس وبر
۱۸	نظریه نیکوس پولانتراس
۲۲	نظریه اریک اولین رایت
۲۶	نظریه آنتونی گیدنز
۲۹	نظریه فرانک پارکین
۳۰	نظریه گرهارد لنسکی
۳۱	ماهیت بشر
۳۲	ماهیت جامعه
۳۳	قوانین توزیع
۳۶	نظریه پی‌یر بوردیو
۳۸	نظریه تالکت پارسونز
۴۰	نظریه ایرواند آبراهامیان
۴۱	نظریه محمد علی همایون کاتوزیان
۴۲	نظریه جیمز بیل
۴۴	نظریه شاپوررواسانی
۴۵	نظریه‌های تغییر و توسعه در جوامع توسعه نیافته
۴۵	نظریه پل باران

۵۰ نظریه آندره گوندر فرانک
۵۴ نظریه ایمانوئل والرشتاین
۵۸ نظریه سمیر امین
۶۰ نظریه لفتین استاورس استاوریانوس
۶۴ نظریه فرناندو هنریک کاردوزو و انزو فالتو
۶۷ نظریه تئوتونیو دوس سانتوس
۶۹ نظریه شاپور رواسانی
۷۲ پیشینه تحقیق
۷۳ تغییر ساختار طبقاتی ایران در قرن نوزدهم
۷۵ طبقات در دوره قاجار
۷۷ چارچوب مفهومی
۸۶ پیش بینی های نظری
۸۶ الگوی مفهومی
۸۸ فصل سوم: روش
۹۰ شیوه های استدلال
۹۱ شیوه جمع آوری داده ها
۹۵ مفاهیم
۱۰۱ فصل چهارم: تحلیل داده ها
۱۰۱ ساختار طبقاتی ایران در آغاز عصر ناصرالدین شاه قاجار
۱۰۲ طبقه حاکم
۱۰۸ طبقه روحانیون
۱۱۱ طبقه تجار و پیشه وران
۱۱۵ طبقه کشاورزان
۱۱۸ طبقه ایلاتی ها
۱۱۹ طبقه سرباران جامعه
۱۱۹ نفوذ نظام جهانی
۱۲۰ روسیه: هجوم نظامی
۱۲۷ فرانسه: پیمان اتحاد
۱۳۰ انگلستان: نفوذ سیاسی

۱۳۵ رشوه و نفوذ سیاسی انگلستان
۱۳۹ ضعیف شدن قدرت نظامی ایران
۱۴۴ وابستگی دولت ایران
۱۵۱ الحاق ایران به نظام جهانی
۱۵۳ مبادله مواد خام در برابر محصولات کشورهای مرکز
۱۶۰ زوال صنایع بومی
۱۶۵ شکل گیری بنگاه‌های تجاری بزرگتر
۱۷۰ شکل گیری صنعت وابسته
۱۷۶ تغییر ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار
۱۸۱ فصل پنجم : نتیجه گیری
۱۸۱ یافته های نظری
۱۸۵ نتیجه ها
۱۸۷ پیشنهادها
۱۸۸ محدودیت ها
۱۹۰ کتاب نامه فارسی
۱۹۷ کتاب نامه انگلیسی

چکیده

این پژوهش در صدد بررسی تغییر ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار است. بر این اساس پرسش اصلی تحقیق با عنوان «چرا ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار تغییر کرد؟» بیان شده است. برای یافتن پاسخ این پرسش پس از بررسی نظریه‌های طبقه و نظریه‌های تغییر و توسعه در جوامع توسعه نیافته، چارچوب مفهومی و یا به عبارتی دیگر پاسخ نظری پرسش اصلی استنتاج گردیده است. سپس، با اتکا به این چارچوب مفهومی پیش بینی‌های نظری پژوهش مطرح شده‌اند. شیوه جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش، روش اسنادی با مراجعه به اسناد دست اول و دست دوم می‌باشد. داوری درباره پیش بینی‌های نظری بر اساس روش تجزیه و تحلیل عقلانی انجام گرفته است. نتایج نشان می‌دهند تغییر ساختار طبقاتی در این دوره در اثر «شکل‌گیری صنعت وابسته» و «الحاق» رخ داده است؛ این دو واقعیت خود به سبب «وابستگی دولت» به وقوع پیوسته‌اند. همچنین بر اساس تعریفی که از طبقه در این پژوهش انتخاب شده است، این نتیجه به دست آمده است که ساختار طبقاتی ایران در دوره تاریخی مطالعه به صورت کیفی و کمی تغییر کرده است.

مفاهیم کلیدی: نظام جهانی، وابستگی دولت، الحاق، صنعت وابسته، طبقه، تغییر ساختار طبقاتی.

فصل یکم

مقدمه

طرح مسئله

واژه «تغییر»^۱ به معنای متفاوت ساختن یا متفاوت شدن چیزی است (هرن بای، ۱۹۹۵: ۱۸۴). به عبارت دیگر «تغییر» یعنی از گونه‌ای به گونه‌ی دیگر در آمدن. هر گاه شکل یا محتوای چیزی از وضعیت پیشین به وضعیت کنونی در آمده باشد، در آن تغییر به وجود آمده است. به این ترتیب، تغییر مفهومی وابسته به زمان است و جدای از گذشت زمان نمی‌تواند وجود داشته باشد. آنچه تغییر می‌کند، در زمان گذشته آنچنان بوده است که اکنون نیست.

تغییر - تحول یا دگرگونی - پدیده‌ای است همزادِ آفرینش جهان و روندی است عام در تمام عالم. تغییر در طبیعت یا جهان مادی، برای انسانها امری آشنا و ملموس است و زندگی بشر همواره به آن آمیخته بوده است؛ تولد و مرگ، شب و روز، فرسایش طبیعت و گذر فصلها بارزترین تغییراتی است که هر انسانی در طول حیات خود به یقین آنها را تجربه می‌کند.

اما تغییر نه تنها در جهان مادی و طبیعت که در جهان اجتماعی نیز رخ می‌دهد، به گونه‌ای که تغییر یکی از بدیهی‌ترین خصوصیات جامعه است. از این رو، به تعبیری خاص می‌توان گفت جامعه خود تغییر است. به بیان گی‌روشه:

«تمام جوامع چه به صورت ناگهانی و چه به گونه‌ای آرام [و محسوس] یا نامحسوس، هر

روز تغییراتی را که کم و بیش با گذشته اش [گذشته اشان] هماهنگی داشته و طرح و مسیر مشخصی را تعقیب می کنند، به خود می بینند و بنابراین جامعه تنها کنش اجتماعی گروهی از اشخاص نبوده و در حد شکلی از سازمان اجتماعی نیز نمی توان آن را کوچک نمود. جامعه را از سوی دیگر نیز می توان حرکت یا تغییر یک اجتماع در ورای زمان محسوب کرد» (روشه، ۱۳۸۰: ۱۵).

به زبانی ساده، «تغییرات اجتماعی»^۱، تغییراتی هستند که در عناصر اجتماعی جوامع انسانی رخ می دهند. چنین تغییراتی نیز در بستر زمان معنا پیدا می کنند و بنابراین تغییرات اجتماعی از تاریخ بشر جدا نیستند. بر این اساس، مراد از تغییر اجتماعی تفاوت محسوس یا نامحسوس در جنبه های زندگی اجتماعی در طول زمان - تاریخ - است؛ تفاوت در نهادها، حکومت، آداب و رسوم، عقاید، روابط اجتماعی و جز آنها که در گذر زمان رخ می دهد.

تغییرات اجتماعی در آغاز شکل گیری علم جامعه شناسی مورد توجه خاص جامعه شناسان قرار داشت، چنان که بررسی علل پیدایش نظام سرمایه داری در اروپا و تشریح آن، موضوع اصلی - یا دست کم یکی از موضوعات اصلی - آثار مارکس، وبر و دورکیم بود.

جامعه شناسان انواع تغییرات اجتماعی را بر حسب معیارهای مختلفی تقسیم بندی کرده اند. به طور کلی این معیارها در سه دسته از ابعاد «چیستی»، «چگونگی» و «چرایی» قرار می گیرد:

۱) معیارهای چیستی: بر حسب این که کدام یک از عناصر اجتماعی همچون ساختارها، کنش ها، ایستارها، عقاید، آداب و رسوم، مد و جز آنها یا زمینه های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تغییر کرده اند.

۲) معیارهای چگونگی: این معیارها یک مقیاس طیف گونه به شمار می روند و بنابراین بر اساس

موضوع یا نظر محقق نسبی هستند: الف) بر حسب آهنگ ظهور: تغییرات اجتماعی «ناگهانی» که پس از گذشت یک دوره زمانی کوتاه رخ می‌دهند و تغییرات اجتماعی «تدریجی» که در طول یک بازه زمانی بلند مدت به وقوع می‌پیوندد (ویس وده، ۱۳۸۱: ۵۵۱؛ روشه، ۱۳۸۰: ۱۵)، ب) بر حسب تداوم: تغییرات اجتماعی «زودگذر یا موقتی» که در یک بازه زمانی کوتاه پایدار می‌مانند و تغییرات اجتماعی «دیرپا یا دائمی» که در طولانی مدت و یا برای همیشه تداوم دارند (مارشال، ۱۹۹۸: ۶۶)، پ) بر حسب دامنه جغرافیایی: تغییرات «کم دامنه» که در منطقه‌ای محدود رخ می‌دهند و تغییرات «پر دامنه» یا «گسترده» که در یک ناحیه جغرافیایی وسیع به وقوع می‌پیوندند.

۳) معیارهای علی: الف) بر حسب بیرونی یا درونی بودن عوامل نسبت به جامعه‌ای خاص (کیا، ۱۳۸۱: ۱۱)، ب) بر حسب این که عوامل برنامه‌ریزی شده یا برنامه‌ریزی نشده باشند (ویس وده، ۱۳۸۱: ۵۵۱)، پ) بر حسب این که عوامل ساختاری یا کنشی باشند (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۲۲۶).

روشه، معیارهای تشخیص یک تغییر اجتماعی را چنین بیان می‌کند: تغییر اجتماعی پدیده‌ای است که الف) یک جامعه یا بخش مهمی از آن را در برگیرد، ب) در کل سازمان اجتماعی یا قسمت‌هایی از آن رخ دهد، یعنی تغییری ساختی باشد، ج) نسبت به یک نقطه زمانی در گذشته قابل ارزیابی باشد، د) زودگذر نباشد. بر این اساس، وی تغییر اجتماعی را چنین تعریف می‌کند: «تغییری قابل رؤیت در طول زمان، به صورتی که موقتی یا کم دوام نباشد، بر روی ساخت یا وظایف سازمان اجتماعی یک جامعه اثر بگذارد و جریان تاریخ آن را دگرگون کند» (روشه، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰). علاوه بر این، وی «تحول اجتماعی» را نوع خاصی از تغییر اجتماعی می‌داند. تحول اجتماعی مجموعه‌ای از تغییرات هستند که پس از گذشت زمانی طولانی مدت، در طول یک تا چند نسل رخ دهند و از نظر جغرافیایی محدوده وسیعی را در برگیرند (همان: ۲۶). روشه در تعریف خود از تغییر اجتماعی، بر ساختی بودن، سطحی نبودن و گسترده بودن این پدیده تأکید می‌کند. آنتونی گیدنز، برای جداسازی جابجایی‌ها و جریان‌ات عام روزمره

اجتماعی از تغییر اجتماعی، بر تغییر ساخت در طولانی مدت تأکید دارد:

«تشخیص دگرگونی معنی دار متضمن آن است که نشان دهیم تا چه اندازه در ساخت زیربنایی یک شیء یا موقعیت در طول یک دوره زمانی تغییر به وجود آمده است. در مورد جوامع انسانی، برای تبیین اینکه یک سیستم تا چه اندازه، و به چه شیوه‌هایی تغییر می‌کند باید نشان دهیم تا چه اندازه تغییری در نهادهای اساسی در طی یک دوره معین به وجود آمده است» (گیدنز، بی تا: ۶۸۹).

گرچه هر جامعه‌ای به طور دایمی دستخوش تغییرات گوناگونی از انواع پیش گفته شده است، اما در تاریخ بسیاری از ملت‌ها، دوره یا دوره‌هایی خاص وجود دارد که تغییراتی دایمی، وسیع و گسترده یا به اصطلاح روشه، «تحول اجتماعی» به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی تغییراتی دیرپا که کل یک کشور و بسیاری یا همه عناصر اجتماعی آن را در بر می‌گیرند و سرنوشت و مسیر حرکت آن جامعه را تغییر می‌دهند.

در تاریخ معاصر ایران، دوره حکومت پادشاهان قاجار مصداق عصری تاریخی است که در آن «تحولی اجتماعی» رخ داد. تغییراتی که در این زمان در ایران به وقوع پیوست، نه محدود به بخش خاصی از جامعه بود و نه محدود به یکی از زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی. از طرف دیگر این تغییرات در مقطع خاصی از این دوره متوقف نشدند؛ چنان که انقلاب مشروطه یا جریان مشروطه خواهی در اواخر سلطنت سلسله قاجاریه و در واپسین روزهای سلطنت مظفرالدین شاه به وقوع پیوست. به همین دلیل است که تاریخ عصر قاجار برای پژوهشگران ایرانی و حتی غیر ایرانی که در حوزه تاریخ معاصر ایران تحقیق کرده‌اند جایگاه خاصی داشته است. پژوهش‌های بسیاری با موضوعات گوناگون در شاخه‌های مختلف علوم انسانی درباره عصر قاجار و مسائل آن نگاشته شده است و این جریان پس از گذشت سال‌ها از آن عصر تاریخی همچنان ادامه دارد. با این وجود، در رابطه

با علل و چگونگی تغییر ساختار طبقاتی در این دوره پژوهش‌های انگشت شماری در تحقیقات جامعه‌شناختی ایران انجام گرفته است.

ساختارهای اجتماعی نظامی پایدار در بلند مدت می‌باشند و به همین علت تغییرات ساختاری، تدریجی و دیرپا هستند. تغییر در ساختار طبقاتی جوامع نیز از این گونه است و جنبه‌های متفاوتی را در بر می‌گیرد. در جامعه‌ای خاص و در اثر شرایطی معین این امکان وجود دارد که یک یا چند از طبقات از بین بروند و در عوض طبقات جدیدی در ساختار طبقاتی جامعه به وجود آیند. گاه صرفاً نظم سلسله‌مراتبی طبقات بر هم می‌خورد و یک طبقه یا بیشتر از مراتب پائین ساختار به مراتب بالاتر و یا بالاترین مرتبه صعود می‌کنند و به عکس. تحرک درون ساختار طبقاتی نیز همیشه ثابت نیست. گاه تحرک صعودی یا نزولی بین دو طبقه کاهش یا افزایش بیشتری نسبت به گذشته پیدا می‌کند. از این جهت ممکن است در شرایط جدید شمار افراد یک طبقه کمتر یا بیشتر از وضعیت پیشین آن شود و از نظر ترکیب جمعیتی، ساختار طبقاتی تغییر کند.

شواهد تاریخی نشان می‌دهند، تحولات عمیق و پی‌درپی در ساختار طبقاتی ایران از یکصد و پنجاه سال پیش تاکنون رخ داده است و نشانه‌های نخستین چنین تغییراتی در اوایل نیمه دوم قرن سیزدهم هجری شمسی دیده می‌شود. ساختار طبقاتی جامعه ایران در زمان حاضر نیز در ادامه این سلسله از دگرگونی‌ها شکل گرفته است.

ساختار طبقاتی کنونی جامعه ایران ترکیبی است از طبقه‌ها و پاره طبقه‌های «مدرن و غربی» و «سنتی و بومی». بخش سنتی این ساختار ریشه‌ای دیرینه در جامعه دارد و می‌توان وجود آن را از چندین قرن پیش تاکنون در تاریخ ایران مشاهده کرد. در مقابل، طبقات مدرن پدیده‌ای جدید و مربوط به تاریخ یک و نیم قرن اخیراند که در نتیجه روابط خاص ایران با جوامع غربی در گذشته به وجود آمدند.

اولین نشانه‌های بارز ظهور و افول طبقات در طول حکومت قاجاریه و حتی در طول چند قرن

اخیر را در عصر ناصرالدین شاه می توان دید. از جمله، اضمحلال صنایع سنتی و شکل گیری صنایع کارخانه‌ای برای نخستین بار در ایران، به پیدایش طبقات جدید و افول طبقه‌ای قدیمی انجامید. طبقه صنعتگر بومی با از دست دادن موقعیت شغلی خود، به تدریج رو به کاهش گذارد و از سوی دیگر پایه گذاری کارخانه های صنعتی، سبب شد تا سرمایه داران صنعتی و کارگران کارخانه‌ای به وجود آیند. جان فوران^۱، از تغییرات کمی و کیفی چندی در صورتبندی اجتماعی ایران در سال ۱۲۹۳ هـ ش (۱۹۱۴م) سخن به میان آورده است. مطابق با آنچه که وی در کتاب «مقاومت شکننده» نوشته است، در مقایسه با سال ۱۱۷۹ هـ ش (۱۰۰۹م) ساختار طبقاتی ایران در طول این سده (۱۱۷۹ تا ۱۲۹۳ هـ ش) دگرگون شد. از لحاظ کیفی سرمایه‌داران و کارگران صنعتی در بخش شیوه تولید سرمایه‌داری به وجود آمدند. طبقه کارگر به عنوان بخشی از طبقه زیر سلطه در کنار شبانکارها، دهقانان و کارگران روز مزد بازار قرار گرفت. شبانکارها از لحاظ جمعیتی کاهش پیدا کردند و به تعداد دهقانان اضافه شد (فوران، ۱۳۸۲: ۲۱۴).

روابط اقتصادی خاصی که بین ایران و جوامع پیشرفته صنعتی از اوایل قرن نوزدهم میلادی در قالب جدیدی شکل گرفت، نظام تولید و توزیع در اقتصاد ایران با اقتصاد سرمایه‌داری جوامع توسعه یافته گره خورد و زیر سلطه آن قرار گرفت.

بخش عمده کالاهایی که در ایران امروز به تولید می‌رسد تولید کارخانه‌هایی است که هم از جنبه اداره و مدیریت منابع انسانی و فیزیکی و مالی و هم از جنبه ابزار و ماشین آلاتی که در آنها به کار گرفته می‌شود، فراورده‌های وارداتی از کشورهای بیگانه هستند و سابقه‌ای نه چندان طولانی در اقتصاد ایران دارند. در کنار این صنعت پیشرفته، هنوز بقایایی از صنعت سنتی و بومی ایرانی فعالیت دارد؛ اگر چه جز در برخی از شاخه‌ها به طو کلی نقش کمرنگی در اقتصاد ایران بازی می‌کنند. صنعت فرش بافی بخشی

از صنعت سنتی ایران است که همچنان زنده و پویاست. در کنار کارخانه‌های بزرگ فرش‌بافی که روزانه صدها قالی در طرح‌ها و اندازه‌های مختلف با کمک ماشین آلات پیشرفته می‌بافند، کارگاه‌های قالی‌بافی دستی شامل یک یا چند دار قالی و ابزارآلاتی ابتدایی و چندبافنده، فعالیت می‌کنند. در بسیاری از شهرهای ایران هنوز برخی از کارگاه‌های پیشه‌وری سنتی همچون مسکری و کفش‌دوزی در بازارها فعالیت می‌کنند. با این حال ابزار و ادوات به جا مانده از دیگر صنایع بومی مانند شعربافی و ریسندگی به موزه‌ها سپرده شده‌اند و بخش قابل توجهی از صنایع سنتی ایران به جرگه میراث فرهنگی درآمده‌اند.

صنعت‌گران بومی، زمانی نه چندان دور بسیاری از کالاهای مصرفی و مورد نیاز زندگی روزمره مردم ایران را تولید و عرضه می‌کردند و نقش مهمی در اقتصاد جامعه داشت. در کنار آن بازرگان ایرانی نیز بسیاری از کالاهای تولید صنایع بومی داخلی را به بازارهای کشورهای دور و نزدیک خارجی صادر می‌کرد. اما این طبقه به تدریج در طول قرن سیزدهم و چهاردهم هجری شمسی اهمیت و موقعیت خود را از دست داد و جایگاه خود را به صنعتگران جدیدی واگذار کرد که سرمایه‌های کلانی را صرف خرید و واردات کارخانه‌های مدرن و مکانیزه کردند. تاریخ شکل‌گیری طبقه سرمایه‌دار صنعتی در ایران با پایه‌گذاری کارخانه‌های انگشت شماری آغاز شد که در دوره قاجار تأسیس شدند. طبقه سرمایه‌دار صنعتی کنونی، شکل رشد یافته‌ای از طبقه جدیدی بود که در آن زمان ظهور کرد. در اواخر قرن سیزدهم هجری شمسی، طبقه پائین جامعه شامل خرده طبقه‌ای از کارگرانی شده بود که در این مراکز صنعتی در قبال فروش نیروی کار خود مزد دریافت می‌کردند.

غالب پژوهشگرانی که ساختار طبقاتی ایران در دوره قاجار را مطالعه کرده‌اند، صرفاً به تشریح و توصیف آن بسنده کرده‌اند. اما همانگونه که گفته شد، ساختار طبقاتی جامعه در طول این دوره که بیش از یک قرن به طول انجامید، به یک شکل باقی نماند. این دگرگونی در اثر عوامل اجتماعی خاصی از جمله روابط ایران با کشورهای اروپایی به وقوع پیوست. با وجود آنکه در آثار تاریخی و جامعه‌شناختی

به برخی از این گونه داده‌ها در رابطه با این تغییر اجتماعی در تاریخ معاصر ایران اشاره شده است، اما درک چگونگی و چرایی آن - اینکه چه طبقات جدیدی در جامعه شکل گرفتند و یا چه طبقات از پیش موجودی افول کردند و چه عامل یا عواملی سبب این تغییر شد - نیازمند بررسی و مطالعه بیشتری است. از این رو، این پژوهش، به موضوع تغییر ساختار طبقاتی در ایران عصر ناصرالدین شاه می‌پردازد تا پاسخی مناسب برای این دو پرسش اساسی بیابد: نخست این سؤال که در آن دوره ساختار طبقاتی جامعه چگونه تغییر کرد؟ و دوم اینکه، چرا این تغییر در آن زمان رخ داد؟

پرسش‌ها

پرسش‌های تحقیق معمولاً به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم بندی می‌شوند. پرسشهای این تحقیق عبارت هستند از:

- پرسش اصلی:

چرا ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه تغییر کرد؟

- پرسشهای فرعی:

ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه چگونه قاجار تغییر کرد؟

ساختار طبقاتی ایران در آغاز عصر ناصرالدین شاه قاجار چگونه بود؟

اهداف

هدف یک پژوهش علمی مشخص کننده معرفت یا شناختی است که آن پژوهش به آن دست پیدا خواهد کرد. هدف کلی این پژوهش این است که به درک ما از تاریخ اجتماعی ایران در گذشته بیافزاید و به طور خاص برای گسترش دانش در حوزه شناخت ساختار طبقاتی ایران در دوره‌ای معین از تاریخ

ایران و به عبارتی دقیق‌تر در دوره حکومت یکی از پادشاهان قاجار، ناصرالدین شاه، تلاش می‌کند. دست‌یابی به این هدف پژوهشی وابسته به دو دسته شناخت اصلی و فرعی است. در هر تحقیقی، اهداف فرعی، اهداف درجه دوم تحقیق هستند که دستیابی به اهداف اصلی را امکان‌پذیر می‌سازند و در همین راستا نیز تعریف و مشخص می‌شوند. در رابطه با موضوع و دوره تاریخی این پژوهش، اهداف تحقیقی در دو دسته اهداف اصلی و فرعی قرار می‌گیرند. هدف اصلی عبارت است از «تبیین چرایی تغییر ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار». این هدف، با ساخت نظریه‌ای درباره علت یا علل این تغییر و آزمون آن برآورده می‌شود. هدف فرعی تحقیق «توصیف چگونگی تغییر ساختار طبقاتی ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار» است. این هدف، بر هدف دیگری قرار می‌گیرد: «توصیف ساختار طبقاتی ایران در آغاز عصر ناصرالدین شاه قاجار». بنابراین، هدف فرعی تحقیق پس از مشخص شدن ساختار طبقاتی جامعه در ابتدای دوره تاریخی مورد مطالعه و مشخص شدن تغییرات این ساختار طبقاتی در طی تحقیق برآورده خواهد شد.

اهمیت موضوع

یک پژوهش علمی چه فایده‌ای برای بشر دارد؟ پاسخ به این پرسش اهمیت یک تحقیق خاص را روشن می‌کند. به عبارت دیگر اهمیت یک پژوهش علمی به دستاوردی که برای انسان‌ها دارد و اینکه چه نیازی از او را برآورده می‌کند، بستگی دارد.

به طور کلی پژوهش‌های علمی از دو جنبه کلی برای انسان دستاورد یا اهمیت دارند:

۱) پژوهش‌ها یا کنجکاو‌های بشر در مورد جهان را ارضا می‌کنند و به پرسش‌های او در باب حقایق و قوانین و نظم‌های موجود در جهان پاسخ می‌دهند؛ این گونه پژوهش‌ها را پژوهش‌های بنیادی می‌نامند و یا، ۲) برای مسائل و مشکلات جاری زندگی بشر راه حلی را ارائه می‌کنند. بر این اساس،

اهمیت یک پژوهش در علوم اجتماعی نیز از دو جنبه مطرح است: ۱) اهمیت بنیادی، ۲) اهمیت کاربردی. پژوهش‌هایی که به ساختن و آزمون نظریه‌ها می‌پردازند و دانش بنیادی و نظری بشر درباره جهان را گسترش می‌دهند، «اهمیت بنیادی» دارند. پژوهش‌هایی که با استفاده از دستاوردهای پژوهش‌های بنیادی به حل مسائل عملی جامعه بشر می‌پردازند «اهمیت کاربردی» دارند.

در این تحقیق برای تبیین تغییر ساختار طبقاتی ایران و توصیف چگونگی آن در دوره‌ای خاص از تاریخ، از نظریه‌ای استفاده خواهد شد که از ترکیب چند نظریه و با توجه به ویژگی‌های خاص تاریخی ایران ساخته شده است؛ بنابراین اهمیت آن از جنبه بنیادی مطرح است.

فصل دوم

مبانی نظری و پیش بینی نظری

این فصل به طرح و بررسی نظریه‌هایی اختصاص دارد که پاسخ مسئله پژوهش به صورت نظری و موقتی از درون آن‌ها برگرفته خواهد شد. بدین منظور ابتدا نظریه‌های طبقه بررسی می‌شوند. از میان این نظریه‌ها، با این هدف که مفهوم طبقه و ساختار طبقاتی در طول پژوهش مشخص گردد، نظریه‌ای مناسب برای جامعه و دوره تاریخی تحقیق انتخاب و مطرح می‌گردد. سپس به بررسی نظریه‌های تغییر و توسعه در جهان سوم پرداخته خواهد شد. هدف از طرح این نظریه‌ها، جستجوی علل تغییر ساختار طبقاتی یک جامعه توسعه نیافته - پرسش اصلی - در قالب نظری در بین آن‌ها است. در آخر با گزینش و ترکیب مناسبی از میان نظریه‌های مطرح شده، پیش بینی نظری و الگوی مفهومی تحقیق مطرح می‌گردند.

نظریه‌های طبقه

نظریه کارل مارکس^۱

کلید اصلی درک جوامع بشری نزد مارکس شیوه تولید است (کربو، ۱۹۸۳: ۱۰۷). مارکس، دوره‌های تاریخی جوامع سرمایه‌داری را که از پی یکدیگر آمده‌اند براساس شیوه تولید مسلط، از یکدیگر متمایز می‌کند. اگر چه این دوره‌های تاریخی از نظر شیوه تولید غالب متفاوت هستند، به عقیده او، وجه تشابه

آن دوره‌ها این است که در هر دوره طبقه‌هایی وجود دارند که نقش متفاوتی در نظام تولیدی ایفاء می‌کنند.

با وجود این که مارکس به این تشابه کلی میان دوره‌های مختلف تاریخی عقیده دارد، اما در آثار خود طبقه را در چندین معنای مختلف به کار برده است. در «سرمایه» از سه طبقه زمینداران، سرمایه‌داران و کارگران نام می‌برد. «مالکان نیروی کار، مالکان سرمایه و مالکان زمین که منابع درآمد آنها به ترتیب دستمزد و سود و بهره مالکانه است و به بیان دیگر، کارگران مزدی، سرمایه‌داران و صاحبان زمین سه طبقه بزرگ جامعه مدرن در شیوه تولید سرمایه‌داری هستند» (مارکس، ۱۹۶۶: ۵). از نظر مارکس این سه طبقه دارای کارکرد متفاوت، منافع متضاد و شیوه‌های فکر و عمل متمایز هستند (برک، ۱۳۸۱: ۷۵). مارکس، گاه دو طبقه را از هم متمایز کرده است. «مارکس در مانیفست کمونیست در صدد اثبات نقش مبارزه طبقاتی به عنوان موتور تحولات تاریخی است یا به دیگر سخن اثبات این نکته که تغییر اجتماعی فراورده تعارض طبقاتی است» (بودون، ۱۳۷۳: ۳۸). به شیوه‌ای مشابه، آرون نیز موضوع اصلی اندیشه مارکس در این اثر را نبرد طبقاتی ذکر کرده است. مارکس در مانیفست کمونیست می‌نویسد:

«تاریخ تمامی جوامع تا به امروز تاریخ نبرد طبقات است. آزاد مردان و بردگان، نجبا و عوام، خوانین و رعایا، استادکاران و شاگردان، خلاصه ستمگران و ستمدیدگان، که در تضاد دائمی رودرروی یکدیگر ایستاده‌اند، نهان یا آشکار، در نبردی بی‌امان بوده‌اند که هر بار با بازگونی انقلابی همه جامعه یا با ویرانی مشترک طبقات درگیر در نبرد، خاتمه یافته است» (آرون، ۱۳۸۲: ۱۶۷).

در کتاب «مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸-۱۸۵۰» که اثری تاریخی است، هدف مارکس توصیف یک وضعیت عینی با توجه به پیچیدگی‌های آن است (بودون، ۱۳۷۳: ۳۸). در این کتاب مارکس طبقات بورژوازی مالی، بورژوازی صنعتی، بورژوازی تاجر، خرده بورژوازی، دهقانان، پرولتاریا و لمپن پرولتاریا

را از هم تفکیک می‌کند (گورویچ، ۱۳۵۲: ۴۲). در کتاب «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» - که با همکاری انگلس نوشته شده است - دست کم هشت طبقه را در آلمان پیش از ۱۸۴۸م مشخص می‌کند: اشراف زمیندار، بورژوازی، خرده بورژوازی، دهقانان بزرگ و متوسط، خرده دهقانان آزاد، سرف‌ها، کارگران کشاورزی و کارگران صنعتی (همان: ۴۲). در کاربردی دیگر و در کتاب «هجدهم برومر لویی بناپارت»، مارکس آگاهی طبقاتی را معیار تعریف طبقه قرار داده است (برک، ۱۳۸۱: ۷۰-۷۶). در این اثر، مارکس علاوه بر تأکید بر جایگاه طبقه در نظام تولید، بر آگاهی طبقاتی در تعریف طبقه تأکید می‌کند:

«... هر خانواده دهقانی تقریباً به طور کامل خودبسنده است. او قسمت اعظم مایحتاج‌اش را خود تولید می‌کند و بدین سان معاش خود را نه در مبادله با جامعه که در مبادله با طبیعت تأمین می‌کند. قطعه زمین، دهقان و خانواده‌اش در کنار قطعه زمین دیگر، دهقان دیگر و خانواده دیگر. بدین سان، خیل کثیر توده فرانسوی جمع ساده و همسانی را تشکیل می‌دهند، تقریباً به همان شکل که یک گونی پر از سیب زمینی، تشکیل یک گونی سیب زمینی را می‌دهد. ... تا آنجا که بین دهقان پراکنده فقط پیوند محلی وجود دارد و تشابه منافع سیاسی در بین آنها نیست در حکم طبقه نیستند» (کاشی، ۱۳۷۳: ۵۰).

بودن در مورد کاربردهای متفاوت طبقه در آثار مارکس می‌نویسد: «سنت مارکسیستی طبقه را بر اساس موقعیت عوامل اجتماعی در نظام تولید تعریف می‌کند. اگر موقعیت عوامل اجتماعی را در نظام تولید بر اساس «روابط تولید تعیین کنیم» جایگاه دیگر عوامل در نظام سلسله مراتب اجتماعی نامشخص باقی می‌ماند. مارکس نیز شاعر بر این مشکلات بوده و شمار طبقات را تلویحاً به نوع مسأله مورد بررسی موکول کرده است» (بودون، ۱۳۷۳: ۳۸).

از نظر گرب، تحلیل طبقاتی مارکس در نگرش دو طبقه‌ای او که ناظر بر مبارزه و تغییر ساختار اجتماعی جامعه است، از اهمیت اساسی‌تری برخوردار است: «به عقیده مارکس الگویی که مبتنی بر دو

طبقه است، در فهم چگونگی ساختار جوامع و چگونگی تغییر آنها بسیار مهم می‌نماید، ... زیرا که تمامی جوامع، زاده مبارزه‌ها و تنش‌های نهفته یا تضادهای آشکار بین دو طبقه اصلی اقتصادی هستند» (گرب، ۱۳۷۳: ۳۰).

در نظریه مارکس، طبقه و تضاد طبقاتی از مالکیت خصوصی ابزار تولید و تقسیم کار ناشی می‌شود. تضاد اصلی بین دو طبقه مالک ابزار تولید و فاقد مالکیت ابزار تولید وجود دارد. این تضاد همیشه وجود داشته است، «اگر چه در طول تاریخ اشکال مختلفی به خود گرفته است: برده‌دار در برابر برده در دوران باستان، ارباب در برابر رعیت در دوران فئودالیزم و بورژوا در برابر پرولتاریا در نظام سرمایه‌داری» (گرب، ۱۳۷۳: ۳۰). در جوامع فئودالی، لردها و سرفها دو طبقه بزرگ در جامعه بودند و در جوامع سرمایه‌داری دو طبقه بزرگ بورژواها و کارگران هستند. در جوامع فئودالی لردها مالک ابزار تولید بودند و در جوامع سرمایه‌داری بورژواها مالک ابزار تولیدند. در تمام جوامع، طبقه غیر مالک نیروی کار خود را در اختیار طبقه مالک قرار می‌دهد و در ازاء آن درآمدی کافی به اندازه بقاء و ادامه کار دریافت می‌کند. طبقه مالک که ابزار تولید را کنترل می‌کند، ارزش اضافی را تصاحب کرده، بدینوسیله طبقه فاقد ابزار تولید را استثمار می‌کند (کریو، ۱۹۸۳: ۱۰۷).

مندراس و گورویچ جنبه اساسی تعریف طبقه از نظر مارکس بر اساس «جایگاه طبقه در فرایند تولید» را در مشخص شدن «رابطه طبقات با یکدیگر» می‌دانند؛ چنانکه در جوامع سرمایه‌داری «آنچه باعث موجودیت طبقه، و نه فقط گروه‌های حرفه‌ای دارای وضعیت مشترک می‌شود این است که کارگران همگی با هم توسط یک طبقه اجتماعی دیگر، یعنی بورژوازی استثمار می‌شوند، معنای این قضیه این است که تعریف طبقات از نبرد طبقاتی جدا نیست» (مندراس و گورویچ، ۱۳۸۴: ۲۷۳).